

- شراره وظیفه شناس
- تصویرگر: راحله برخورداری



یکی بود یکی نبود. توی یک کاسه، آلبالو بود. آلبالو دوقلو بود.  
این طرف آلبالو، یک آلوی کوچولو بود. آن طرفش، یک هلو تپلو  
بود. کنار هلو یک زردآلوی چاقالو بود.

زردآلو راحت نبود. جا به جا شد. جاش کمی وا شد.

اما جای هلو تنگ شد. زردآلو برایش مثل سنگ شد. داد زد: «آهای زردآلو،

چاقالو! چه کار می کنی؟ له شدم.»

زردآلو گفت: «وای ببخشید! حواسم نبود.»

زردآلو دوباره جابه جا شد. جای هلو کمی باز شد. اما دیگر فایده نداشت.

پوست هلو ترک برداشت. آب هلو پاشید به آلبالو.

آلبالو ترسید و گفت: «وای... لولو!»

آلو و هلو و زردآلو خندیدند و گفتند: «لولو بی لولو! به جاش بخور آب هلو.»

# زردآلوی چاقالو

